



پرسش‌های بی‌پاسخ

محمد رضا حشمتی

گسست موجود کمی پیچیده‌تر از آن است که گفته شده است و تصور می‌رود. اگر ما در دادن پاسخی شایسته به اینکه تربیت چیست درمانده‌ایم، از آن‌روست که به بسیاری از پرسش‌های سرسخت‌تر و آزاردهنده‌تر نپرداخته‌ایم؛ پرسش‌هایی که تلخ‌اند و گزنده؛ پرسش‌هایی که نه تنها به‌خاطر پاسخ نیافتن، بلکه از آن‌رو که در جریان تربیت مجال طرح شدن نیافته‌اند، ما را سرگردان کرده‌اند. باید به آغاز برگشت و در داشته‌ها، کاشته‌ها و برداشته‌ها تأمل و راه‌ها و رویه‌ها را بررسی کرد. باید روش‌ها و منش‌ها را به چالش کشید، پرداخت‌ها و باخت‌ها را ارزیابی کرد، خروج‌ها و اخراج‌ها را حسابرسی کرد، همهٔ اوج‌ها و اعوجاج‌ها را واریسی کرد و به تأملی باریک‌اندیشانه دست یافت و دید که هر کس با خود، با سرمایه‌هایش و با دست‌پرورده‌هایش چه کرده است.

باید تأمل و راه رفته را نقد کرد، هر چند دستاوردها و راه‌های رفته سخت‌تن به پرسش می‌دهند:

۱. تربیت چیست؟ (مفهوم تربیت)
۲. تربیت را از آنچه تربیت نیست، با چه شاخصه‌هایی باز می‌شناسیم؟ (معیارهای تربیت)
۳. چه کسی را می‌خواهیم تربیت کنیم؟ (موضوع تربیت)
۴. چرا فکر کرده‌ایم باید او را تربیت کنیم؟ اگر او را تربیت نکنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ و اگر این اتفاق افتاد چه می‌شود؟ (ضرورت‌های تربیتی)
۵. چرا فکر کرده‌ایم می‌توانیم و شایستهٔ تربیت کردن اویم (صلاحیت‌های مربی)
۶. او کیست؟ چه ماهیتی دارد؟ (ماهیت آدمی)

قرار بود گفتمان ما گفتمان سند تحول بنیادین باشد. بعضی از همکاران - معلمان - نسبت به واژه‌ها و کلمات استفاده شده در اسناد بالادستی سؤال دارند و می‌پرسند: آیا نمی‌شد از واژه‌های پرمصرف در ادبیات تعلیم و تربیت جاری استفاده کنیم؟ چرا مفاهیم را سخت می‌کنیم؟ بر این اساس، سعی ما بر این است که در این نوشته کمی خودمانی‌تر گفتمان را تبیین کنیم. به‌نظر می‌رسد، مفاهیم زیر کلیتی از آنچه را که در اسناد بالادستی آمده است مطرح کند. نگارنده نیز برای تحقق این مهم، از آثار استادان خود آقایان دکتر اسکندری و دکتر شعاری نژاد بهره برده است.

در این دو سالی که از تصویب سند تحول بنیادین آموزش و پرورش گذشت، کم نبود آثاری که در باب تربیت به نگارش درآمد؛ نوشته‌هایی که در آن‌ها یا از مفهوم و اصول و روش‌ها سخن گفته شد، یا از نظرها و منظرها یا از آنکه تربیت چه چیزی نیست. گاه نظرگاهی شخصی و سلیقه‌ای خصوصی بر قله نشست و گاه تربیت از منظر دینی تقریر شد، چشم‌اندازی ترسیم و از ذوقی حکایت شد. تربیت چیست؟ پاسخ به این سؤال، هم چاره‌جویی فکری می‌طلبد و هم گره‌گشایی عملی می‌خواهد. صواب یا ناصواب، از هر گوشه چشم‌اندازی برابر دیدهٔ تشنگان نشانده می‌شود و همواره فاصله‌ای سخت میان فهم قله‌نشینان علم تربیت و تلاش چله‌نشینان عمل تربیت، ذهن را آزار می‌دهد. این فاصله را شکافی‌هایی دیگر دامن می‌زند.

شتاب پاسخگویی، سالیانی است ما را از پرداختن جدی به مسائل پنهان و آشکار تربیت بازداشته است. اگر چنان شتابی پاسخگویی عطش ما بود، لاجرم امروز باید کام تشنه‌مان فرو می‌نشست.

۷. او کجا ایستاده است؟ به کجا می‌رود؟ ما او را به کجا می‌بریم و چرا؟ از چه راهی و چگونه او را به مقصد می‌بریم؟ (هدف‌ها و روش‌های تربیت)

۸. اگر در میانه راه او رفت و ما ماندیم، چه کار خواهیم کرد؟ (ظرفیت‌ها و تنگناهای تربیتی)

۹. اگر مقصد ما همان مقصود اندیشیده ما نباشد آن‌گاه چه خواهیم کرد؟ اگر مقصد ما و مقصود او به هم نیامد، آن‌گاه چه خواهیم کرد؟ اگر به مقصد رسیدیم و فهمیدیم که از بیراهه آمده‌ایم چه خواهیم کرد؟ (ارزیابی‌ها و ارزشیابی‌های نتایج و دستاوردها)

پاسخ دادن به این پرسش‌ها به تنهایی چاره‌گشا نیست؛ چه آنکه ممکن است به ترکیب نامتناسبی از اجزای ناهمگون بدل شود و همان هیئت بی‌قواره شتر گاو پلنگی از آب درآید که از آن می‌گریختیم.

باید نگاه ما به اصل ماجرا درست تنظیم شود. چارچوب مرجع مناسبی برای فهم مسئله و سپس راه درستی برای حل آن پیدا کنیم. آن‌گاه طرح و برنامه عمل را مهیا سازیم. سازوکار عمل را بیابیم، مراحل کار را مرتب کنیم و نهایتاً با برنامه‌ای مشخص وارد مرحله اجرا شویم. این‌ها همه یعنی بی‌حساب نمی‌توان دل به دریا زد و تربیت کرد.

بی‌اغراق، شاید مهم‌ترین و عمده‌ترین معضل تربیت در این زمانه بیش از هر زمان دیگر، نه در درستی و نادرستی قدم‌هایی است که برداشته می‌شود بلکه تراکم این اقدام‌ها، که خود از نوعی بی‌برنامگی و آشفتگی ذهنی برآمده، موجب شده است تا راه‌بندان تربیتی به‌وجود آید.

تربیت مثل هر اقدام هدفمندی از طرح و نقشه برخوردار است و بدون فهم و دستیابی به آن نمی‌توان آن را عملی ساخت. اجرای هر نقشه در گرو دانش و مهارت ویژه‌ای است و ابزار و وسایل معینی می‌خواهد. زمان و مکان اجرا از اهمیت خاصی برخوردار است. ادراک چالش‌های پیش‌رو، مسائل و معضلات احتمالی و بررسی تنگناها و محدودیت‌های عملی از جمله مسائلی هستند که نشان می‌دهند شاید تربیت یک انسان به اندازه پختن غذا یا ساختن یک ساختمان یا طراحی یک ماشین، با پیچیدگی‌های خاصی روبه‌رو باشد تا هر کس تنها به‌صرف آنکه در کلاس درس وظیفه آموزش را به دوش می‌کشد یا پشت جعبه جادویی می‌نشیند، این توهم در او شکل نگیرد که تربیت هم می‌داند.

هر کس که کارش تعلیم و تربیت است، می‌داند که تربیت امری «دانستنی» نیست، بلکه «تجربه زیسته یک انسان» است در طول دورانی که زندگی را مشق کرده است و تنها کسی از راز و رمز آن آگاه است که قدم در این راه پرفراز و فرود گذاشته باشد. راه رفته را می‌توان نشان داد. رفتگان راه‌اند که

می‌توانند راهنمایی کنند و دست بگیرند و به مقصد ببرند. این نکته در گفتار آسان و در عمل بسی دشوار است. تربیت راهی است که یک مربی بارها آن را رفته است و آن‌گاه رنج همراهی را بر خود هموار می‌کند.

درد پنهان زمانه ما همان است که بار تربیت را کسانی بر دوش می‌کشند که تجربه زیسته اندکی دارند. بی‌بهره از عمق و غنای مدرسه، همیشه در مرزهای مدرسه زیسته‌اند؛ پربار از اندوه دره‌ها و هولناک از فروافتادن در پرتگاه‌ها. اینان هراس زده و پریشان، تنها نگران مرزهایند. عبور از مرزها آنان را وحشت‌زده می‌کند. زندگی برای آنان در همین خطوط بی‌بعد خلاصه می‌شود و ندیده گرفتن آن‌ها به معنای ندیدن زندگی است.

درد آشکار روزگار ما «غوغاسالاری» بر سر تربیت است و متهم کردن نسل امروز به اینکه بد تربیت شده‌اند و خوب بار نیامده‌اند! به فرض که چنین باشد؛ مگر نه این است که ما خود مربیان این نسل بوده‌ایم؟

پس آیا نباید خودمان پاسخگو باشیم؟ آری، ما نتوانسته‌ایم آنان را چنان که باید تربیت کنیم. چرا؟!

